

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه جمعه

حضرت امیر المؤمنین

سیدنا میرزا مسرور احمد ایده الله تعالی بنصره العزیز

خلیفه پنجم حضرت مسیح موعود و امام مهدی علیه السلام

ایراد شده در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ / ۲۱ مهر ۱۴۰۲

حضرت خلیفه پنجم مسیح ایده الله تعالی بنصره العزیز پس از تلاوت تشهد، تعوذ و سوره فاتحه فرمودند:

حوادثی از زندگی پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم که یا به مناسبت [جنگ بدر] رخ داده و یا بلافاصله پس از آن، ذکر می‌شدند. از جمله این حوادث، ازدواج پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم با حضرت عایشه است که در اینجا به آن اشاره می‌کنم.

روزی پس از رحلت ام المؤمنین حضرت خدیجه، خوله بنت حکیم که همسر حضرت عثمان بن مظعون بود، نزد پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم آمد. و گفت: یا رسول الله! آیا نمی‌خواهید ازدواج کنید؟» پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم پرسیدند: با چه کسی؟ او پاسخ داد: اگر بخواهید می‌توانید با دختر باکره ازدواج کنید، اما اگر قصد ازدواج با بیوه را دارید، این هم ممکن است. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم فرمود: باکره کیست؟

به او گفتند عایشه بنت ابی بکر است. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم پرسید: بیوه کیست؟ او پاسخ داد: او سعوده بنت زمعه است. او ادعای شما را پذیرفته است و از شما پیروی می‌کند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت خوله فرمود: برو و با خانواده هر دو درباره من صحبت کن.

حضرت خوله پس از کسب اجازه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رفت و ابتدا به منزل حضرت ابوبکر صدیق رفت تا درخواست ازدواج حضرت عایشه را مطرح کند. حضرت ابوبکر در خانه نبود، اما همسرش حضرت ام رومان حضور داشت. حضرت خوله با او صحبت کرد و به او تبریک گفت: ای ام رومان! خداوند متعال چه نعمت باورنکردنی به شما داده است! پرسید: این چه نعمتی است؟ حضرت خوله پاسخ داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مرا پیغام عقد با عایشه فرستاده است. ام رومان گفت: پس باید منتظر بازگشت ابوبکر باشید. پس از اندکی حضرت ابوبکر به خانه بازگشت و حضرت خوله همان مطلبی را که به ام رومان گفته بود، به حضرت ابوبکر گفت. حضرت ابوبکر پرسید: «خوله، به ما بگو این نعمت چیست؟» حضرت خوله پاسخ داد: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مرا پیش شما فرستاده اند و من پیغام عقد برای عایشه آورده ام.» حضرت ابوبکر با شنیدن این سخن گفت: آیا ازدواج عایشه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حلال است؟ او دختر برادرش است.» حضرت خوله فکر کرد و پس از آن بازگشت، این اظهار نظر حضرت ابوبکر را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برگرد و به

او بگو که من برادر اسلام تو هستم و تو از آن منی. من قانوناً اجازه دارم با دختر شما ازدواج کنم و هیچ ایرادی ندارد.» حضرت خوله دوباره برگشت و به حضرت ابوبکر این مطلبی را گفت، حضرت ابو بکر گفت: صبر کن! و از خانه ای خارج شد حضرت ام رومان می‌گوید: «مطعم بن عدی برای پسرش برای عایشه پیشنهاد خواستگاری کرده بود. به خدا قسم! ابوبکر هرگز قولی نداده است که خلاف آن کرده باشد.» از این رو حضرت ابوبکر نزد مطعم بن عدی رفت و همسرش ام الفتی نیز همراهش بود. این زن گفت: ای ابن قحافه! اگر پسرمان را به عقد دختری درآوریم، شاید به او که به دینی که تو پیروی می‌کنید، وارد کنید.» حضرت ابوبکر به مطعم بن عدی گفت: آیا شما هم همین نظر را دارید؟ از زن و شوهر هر دو پرسید.

او پاسخ داد: من همان را می‌گویم که او گفت. حضرت ابوبکر از مطعم گذشت و خداوند غم و اندوه این وعده را از دل او زدود. وقتی گفت پسرشان مسلمان نمی‌شود، آن پیشنهاد ازدواج تمام شد و ناراحتی او برطرف شد. برای ارسال پیشنهاد هماهنگی کرده بودند که در حال بررسی بودند اما کار تمام شد. سپس حضرت ابوبکر به حضرت خوله گفت: از من برای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم پیام مثبت بفرست. سپس حضرت خوله به آن حضرت پیام داد و پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم با حضرت عایشه ازدواج کرد. این واقعه در مسند احمد بن حنبل ثبت شده است.

حضرت عایشه نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از ازدواجشان گفت: «تو قبل از ازدواج، دو بار در خواب به من نشان داده شده بودید. فرشته ای را دیدم که تو را در یک تکه ابریشم حمل می‌کرد.»

در روایتی دیگر آمده است: او گفت که این همسر مطهر شما است. از او پرسیدم: پارچه را بردارید، آن را برداشت، دیدم شما هستید. گمان کردم که اگر این از جانب خداوند متعال است، حتماً آن را برآورده خواهد کرد. سپس تو در خواب به من نشان داده شدید، در حالی که تو را در یک تکه ای پارچه ابریشمی حمل می‌کردند. من گفتم: «پارچه را بردارید» پارچه را برداشت. من دیدم تو اونجا بودی سپس گفتم اگر این از جانب خداست، حتماً آن را برآورده خواهد کرد.» این روایت از حضرت عایشه در صحیح بخاری آمده است.

در کتاب الاستیعاب که مشتمل بر احوال صحابه است از حضرت عایشه نقل شده است که می‌گوید: روزی حضرت ابوبکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای رسول خدا! چرا همسرتان را به خانه‌تان نمی‌برید؟ یعنی حضرت عایشه را! آن حضرت با حضرت عایشه عقد کرده بود، اما هنوز به خانه‌اش نبرده بود، حضرت ابوبکر پرسید چرا به خانه‌تان نمی‌برید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بسبب مهریه» حضرت ابوبکر ۱۲ و نیم اوقیه به آن حضرت داد (یک اوقیه معادل ۴ درهم است) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این مبلغ را به منزل ما (یعنی مهریه) فرستاد.

در رابطه با سن حضرت عایشه در زمان ازدواج، بین مؤرخان، سیره نویسان و محدثان بعدی اختلاف نظر وجود دارد و دیگران نیز به همین دلیل ادعاهایی را مطرح می‌کنند. اما اصولاً وقتی حضرت عایشه ازدواج کرد، از نظر سنی هیچ چیز غیرعادی نبود که باعث شود مردم آنجا انتقاد یا ادعایی کنند. اگر واقعاً اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ می‌داد، منافقان و مخالفان به شدت اعتراض می‌کردند، اما در هیچ کتابی به این موضوع اشاره نشده است. در رابطه با کتبی که در آنها سن حضرت عایشه بسیار کمتر از معمول ذکر شده است، حکم و عدل حضرت مسیح موعود علیه السلام آنها را سخنی بی‌اساس گفته است، آن حضرت فرمود: "روایات ۹ ساله بودن حضرت عایشه سخنان بی‌اساس است. این نه در هیچ حدیثی و نه در قرآن ثابت شده است.

حضرت میرزا بشیر احمد در رابطه با ازدواج حضرت عایشه نوشته است:

پس از رحلت حضرت خدیجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با عایشه صدیقه ازدواج کرد. این سال ۱۰ نبوی و ماه شوال بود. در آن زمان حضرت عایشه هفت ساله بود. با این حال، حتی در آن زمان، به نظر می‌رسد که رشد و تکامل او به طرز چشمگیری رشد کرده است. در غیر این صورت، دلیلی نداشت که خوله بنت حکیم این ازدواج را پیشنهاد کند، و او را همتای مناسبی برای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم بداند. به هر حال او تا آن زمان به بلوغ کامل نرسیده بود و به همین دلیل گرچه نکاح خوانده شده بود، اما به خانه ای بخت نرفته بود، و همچنان با والدینش زندگی می‌کرد. اما اکنون در سال دوم هجری، پس از گذشت پنج سال از

اعلام ازدواج، در سن دوازده سالگی به بلوغ کامل رسیده بود. بخاطر همین، خود حضرت ابوبکر به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و خواستار ازدواج شد. بر این اساس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مهریه داد و در ماه شوال ۲ هجری قمری، حضرت عایشه از خانه پدر و مادرش به خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد.

(این روایت بر اساس تحقیق حضرت میرزا بشیر احمد بیان کردم، اما برخی از مؤرخان سنش [حضرت عایشه] را از این هم بزرگتر ذکر کرده اند.)

در آن زمان مادر حضرت عایشه در حومه مدینه در محلی به نام السنه سکونت داشت. زنان انصار در آنجا جمع شده و حضرت عایشه را برای ازدواج آراستند. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود به آنجا رفت و پس از آن حضرت عایشه را وداع گفت و به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد.

حضرت میرزا بشیر احمد در خصوص صفات حضرت عایشه می‌نویسد:

حضرت عایشه علی‌رغم سن کم، ذکاوت و حافظه حضرت عایشه کاملاً چشمگیر بود و تحت تعلیم و تربیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طرز شگفت‌انگیزی با سرعتی فوق‌العاده رشد کرد. در واقع هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آوردن او به منزلش در این سن کم همین بوده است، تا بتواند او [حضرت عایشه] را از سنین پایین مطابق میل خود تربیت کند و او بتواند طولانی‌ترین فرصت ممکن را برای ماندن در تربیت

آن حضرت داشته باشد. تا برای کار حساس و باشکوهی که بر عهده همسر یک پیامبر شارع قرار می‌گیرد، انجام بدهد. اینطور پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم در این امر موفق شد و حضرت عایشه در اصلاح و تعلیم و تربیت زنان مسلمان چنان خدمتی کرد که در تاریخ جهان نظیر ندارد. بخش بسیار بزرگ و قابل توجهی از احادیث پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم بر اساس روایات حضرت عایشه است. در واقع تعداد روایات او به تنهایی به ۲۲۱۰ می‌رسد. سطح علم و درایت و درک عمیق او از دین به حدی بود که برجسته ترین اصحاب، او را به مقام مرجعیت پذیرفتند و از لطف او بهره مند شدند. حتی در روایات آمده است که پس از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم اصحاب با یک موضوع علمی مواجه نشدند که حضرت عایشه پاسخی برای آن نداشت.

در روایتی از عروة بن زبیر آمده است که:

«در علم قرآن کریم و در علم ارث و در علم حلال و حرام و در علم فقه و در شعر و در طب و در علم روایات العرب و در علم شجره نامه، عالمی بزرگتر از عایشه ندیده ام.»

او در فضیلت و رضایت از چنان مقام و منزلتی برخوردار بود که یک بار اتفاقاً از جایی صد هزار درهم دریافت کرد و قبل از غروب آفتاب تمام آن را با اینکه چیزی نداشت، صدقه داده بود، درحالیکه آن شب در خانه ای خودش غذا نداشت. به خاطر همین صفات بسیار ستودنی داشت که حتی در عصر پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم نیز ویژگی‌های شکوه و جلال

خود را نشان داده بود، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وی را بسیار دوست داشت.

در یک مورد حضرت رسول صل الله علیه و آله وسلم گفت: در میان مردان الگوهای بسیار عالی وجود داشته است، اما در میان زنان بسیار اندک است. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران را نام برد و ادامه داد: عایشه بر زنان مانند ثرید که بهترین غذاهای عربستان بر سایر غذاها است، برتری دارد. یک بار برخی دیگر از همسران بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از حضرت عایشه شکایت کردند، ولی او سکوت کرد. اما چون همسرانش اصرار کردند، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم فرمود:

«با این شکایات چه کنم؟ تنها چیزی که می‌دانم این است که در لحاف همسر دیگری از خدای خود وحی نمی‌گیرم، بلکه اغلب در لحاف عایشه وحی را دریافت می‌کنم.»

خدایا مهربان! چه همسر مقدس و مطهر بود که دارای این صفات بود و چه مقدس بود شوهری که ملاک محبت خانگی او چیزی جز تقدس و پاکی نبود! همچنین در احادیث آمده است که سعوده بنت زمعه در زمان آخر زندگی خود نوبت خود را به حضرت عایشه داده بود. اینطور حضرت عایشه فرصت مضاعفی برای بهره‌مندی از مصاحبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست یافت، زیرا پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم به تعلیم و تربیت حضرت عایشه اهمیت ویژه‌ای داشت و از آنجایی که او شایسته‌ی این



کار هم بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با توجه به سن و ویژگی‌های خود این پیشنهاد سعوده را پذیرفت. با این حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن نیز مرتباً به زیارت حضرت سعوده می‌رفت و مانند سایر همسرانش نسبت باهش محبت می‌کرد و بهش آسایش فراهم می‌کرد.

در مورد سواد حضرت عایشه اختلاف است. اما در روایتی در بخاری ثابت می‌شود که در اختیارش یک نسخه خطی از قرآن کریم بوده است که از آنجا شخصاً آیات مختلفی را برای مسلمانی از عراق املاء کرده است که حداقل نشان می‌دهد که او در حقیقت می‌توانست بخواند. به احتمال زیاد پس از ازدواج، او نوشتن را آموخته است، هرچند مؤرخان مختلف گفته اند که او قادر به نوشتن نبود. پس از رحلت پیامبر اکرم، حضرت عایشه کم و بیش چهل و هشت سال عمر کرد و در سال ۵۸ هجری در ماه رمضان دار فانی را وداع گفت. در آن زمان او تقریباً شصت و هشت سال داشت.

حادثه ای دیگری که در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بلافاصله پس از جنگ بدر رخ داد، در رابطه با دخترش حضرت زینب است. او در مکه بود و سپس به مدینه مهاجرت کرد. ابوالعاص بن ربیع، داماد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر به اسارت مسلمانان درآمد. همسرش در آن زمان در مکه بود و گردن بند خود را که مادرش حضرت خدیجه به مناسبت عروسی به او هدیه کرده بود، به عنوان فدیة برای شوهرش فرستاد. کسی که این گردن بند را آورد، برادر ابوالعاص، عمرو

بن ربیع بود. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم وقتی گردنبنند را دید بسیار اندوهگین و متأثر شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: اگر صلاح می‌دانید شوهر زینب را آزاد کنید و این گردن بند را نیز برگردانید. اصحاب عرض کردند: یقیناً یا رسول الله! و اینطور ابوالعاص آزاد شد و گردنبنند حضرت زینب نیز به او بازگردانده شد. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ابوالعاص را به این شرط آزاد کرد که به محض رسیدن به مکه به حضرت زینب اجازه دهد به مدینه هجرت کند.

ابن اسحاق می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از آزاد شدن به مکه، زید بن حارثه و یکی دیگر از اصحاب انصار را فرستاد تا در بطن یجاچ بمانند. بطن یجاچ در ۸ مایلی مکه قرار داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آنها دستور داد تا زینب از نزدیک آنها بگذرد و با او همراه شوند و او را نزد خود بیاورند. و بنابراین، آنها بلافاصله به راه افتادند. این حادثه تقریباً یک ماه پس از جنگ بدر رخ داد.

ابوالعاص با ورود به مکه به حضرت زینب اجازه داد تا نزد پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم برگردد. سپس به تهیه ای آذوقه سفر پرداخت و حضرت زینب می‌گوید: «مشغول تهیه آذوقه ای سفرم بودم و هند بنت عتبه به من گفت: ای دختر محمد! شنیده‌ام که می‌خواهی نزد پدرت بروی.» با این حال، بهانه‌ای آوردم تا صحبت را به جای دیگری منحرف کنم. اما با شنیدن این سخن گفت: ای بنت ام! این گونه رفتار نکن. اگر به آذوقه‌ای نیاز داری که بتواند در سفر به تو کمک کند یا به پولی نیاز دارید که به وسیله ای

آن بتوانی به پدرت برسی، پس من هر آنچه را که نیاز داشته باشی دارم. درخواست از من رد نکنید.»

زنان مانند مردان در دل خود نفرت و کینه‌توزی ندارند. حضرت زینب می‌گوید: من معتقدم وی از روی اخلاص این حرف را زد، ولی من از او ترسیدم و بهانه ای آوردم.

ابن اسحاق می‌گوید که حضرت زینب مقدمات سفر را فراهم کرد و چون مقدمات خود را به پایان رساند، برادر ابوالعاص، کنانه بن ربیع، سواری به او هدیه کرد و خود کمان و نیزه در دست گرفت و به راه افتاد. حضرت زینب در حالی که هنوز روز بود و حضرت زینب در کجاوه نشسته بود. هنگامی که قریش از این موضوع مطلع شدند، به جستجوی او پرداختند و او را در ذی طوی پیدا کردند. ذی طوی دره ای معروف در مکه مکرمه است که حدود نیم مایلی از مسجد الحرام فاصله دارد. هبار بن اسود فهری ابتدا جلو رفت و سواری را با نیزه ای خود ترساند. حضرت زینب حامله بود و در نتیجه سقط جنین شد. پس از آن، برادر شوهرش تیری بیرون آورد و نشست و اعلام کرد که اگر کسی پیش از او بیاید، هدف تیرهای او می‌شود.

در روایتی آمده است که هبار با نیزه ای خود به سواری زد که حضرت زینب بر صخره افتاد. همانطور که حامله بود، این باعث سقط جنین او شد. با این حال، مردم با دیدن این ماجرا برگشتند و در این هنگام ابوسفیان و سران قریش آمدند و گفتند: ای جوان، تا با ما سخن نگوئی، تیری شلیک نکن. بنابراین شلیک تیر را متوقف کرد. ابوسفیان گفت: آنچه کردی درست نبود!

شما این زن را در روز روشن می‌آوری، در حالی که از وضعیت ما و کارهای محمد صل الله علیه و آله وسلم کاملاً آگاه هستید. وقتی دختر محمد را در روز روشن جلوی همه می‌آوری، مردم فکر می‌کنند که ما ذلیل و رسوا شده ایم و ضعف و ناتوانی ما آشکار شده است. وی در ادامه گفت: به جانم قسم، ما نه نیازی به جلوگیری از او داریم و نه احساسات شدیدی به این صورت داریم. بهترین اقدام این است که او را پس بگیریم. وقتی شرایط تغییر کرد و اوضاع بهتر شد و مردم فهمیدند که ما او را برگردانده‌ایم، می‌توانید مخفیانه او را نزد پدرش ببرید» بر این اساس کنانا موافقت کرد. به نقل از ابن اسحاق، حضرت زینب چند روز در مکه ماند. پس از آن که مردم از ماجرا باز گفتند، حضرت زینب را در شب به حضرت زید و اصحابش سپردند. حضرت زینب را در تاریکی شب به حضور پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم آوردند.

امام بیهقی ماجرای هجرت حضرت زینب از مکه را از حضرت عایشه نقل کرده است و می‌گوید: «پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم زید بن حارثه را با انگشتر خود به مکه فرستاد تا زینب را بیاورد. او خیلی زیرکانه انگشتر را به چوپانی داد و او آن را به حضرت زینب داد. با دیدن انگشتر، آن را شناخت و از او پرسید که چه کسی این را به او داده است. گفت: مردی خارج از مکه داده است. از این رو حضرت زینب شبانه به بیرون مکه رفت و پشت سر او نشست و حضرت زینب را به مدینه بازگرداند. پیامبر اکرم صلی

اللَّهُ عليه و آله و سلم می فرمود: زینب از همه دخترانش بالاترین مقام را داشت، زیرا از من اذیت دیده است.

حضرت میرزا بشیر احمد جزئیات این واقعه را در سیره خاتم النبیین چنین نوشته است:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مقام نقد فدیة، با ابوالعاص شرط بست که وقتی به مکه بازگشت، زینب را به مدینه بفرستد. اینطور روح مؤمنی از خانه کفر رهایی یافت. پس از مدتی ابوالعاص نیز مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد و اینطور زن و شوهر دوباره به هم پیوستند. در مورد هجرت حضرت زینب نقل شده است که وقتی از مکه برای آمدن به مدینه حرکت کرد، چند نفر از قریش مکه به زور وی را پس گرفتند. وقتی او نپذیرفت، مرد بدبختی به نام هبار بن اسود بسیار وحشیانه با نیزه به او حمله کرد و ترس و شوک منجر به سقط جنین شد. در واقع، در این موقعیت، او چنان شوک عمیقی داشت که پس از آن، هرگز نتوانست به طور کامل بهبود یابد. در نهایت، در این حالت ضعف و بیماری بود که او دچار مرگ نابهنگام شد.»

فعلا به همین اکتفا می کنم. الان می خواهم به دعا در رابطه با شرایط امروز دنیا یادآوری کنم. از چند روز گذشته، جنگ بین حماس و اسرائیل ادامه داشته است که به دلیل آن شهروندان هر دو طرف اعم از زنان، کودکان و سالمندان بدون هیچ تمایزی کشته می شوند یا قبلاً کشته شده اند.

اسلام حتی در زمان جنگ، کشتن زنان، کودکان و کسانی را که به هیچ وجه در جنگ شرکت نمی‌کنند، اجازه نمی‌دهد. این چیزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موردش بسیار تاکید فرموده است.

جهان می‌گوید و شواهد خاصی نیز نشان می‌دهند که حماس آغازگر این جنگ بوده و در کشتن شهروندان اسرائیلی مقصر است. علیرغم اینکه ارتش اسرائیل قبلاً بسیاری از فلسطینیان بی‌گناه را به این شیوه کشته است، مسلمانان همچنان باید بر اساس آموزه‌های اسلام عمل کنند. اسرائیل مسئول هر کاری است که ارتشش انجام داده است و راه‌های مختلفی برای رسیدن به یک راه حل وجود دارد. اگر جنگی ضروری باشد، فقط می‌توان بین ارتش‌ها جنگید، نه با زنان، کودکان و افراد بی‌گناه.

بدین خاطر اقدامات حماس اشتباه بوده است. آنها پیامدهای منفی بیشتری نسبت به پیامدهای مثبت داشتند. پیامدهای تمام اتفاقات رخ داده و جنگ باید محدود به حماس می‌شد و این در واقع همان چیزی است که جرأت و شجاعت واقعی را نشان می‌دهد.

اما اکنون اقداماتی که دولت اسرائیل انجام می‌دهد نیز بسیار خطرناک است. انگار این وضعیت پایانی ندارد. تعداد بی‌شماری از زندگی بی‌گناه زنان و کودکان که از دست خواهند رفت، غیرقابل درک است. دولت اسرائیل مدعی شد که غزه را به طور کامل نابود می‌کند و برای این کار بمب‌های زیادی ریخته است. شهر را خاکستر کرده اند.

آخرین شرایط این است که آنها گفته اند بیش از یک میلیون نفر باید غزه را ترک کنند و برخی واقعاً شروع به ترک کردند. خوشبختانه، هر چقدر هم که ضعیف باشد ولی سازمان ملل صدای خود را تا حدی بلند کرده و گفته است که این نقض حقوق بشر است و اشتباه است و مشکلات زیادی را به همراه خواهد داشت. همینطور، اسرائیل باید در این دستور تجدید نظر کند. به جای اینکه قاطعانه بگوید که این اشتباه است، [سازمان ملل] صرفاً درخواست می‌کند.

به هر حال بی‌گناهی که در جنگ شرکت نمی‌کنند اصلاً تقصیری ندارند. اگر دنیا زنان، کودکان و شهروندان عادی اسرائیلی را بی‌گناه می‌داند، فلسطینی‌ها نیز به همان اندازه بی‌گناه هستند.

آموزه‌های این اهل کتاب نیز می‌گوید که چنین قتل‌هایی جایز نیست. اگر ادعا می‌شود که مسلمانان اشتباه کرده اند، این افراد باید در رفتار خود نیز فکر کنند.

در هر صورت ما باید خیلی دعا کنیم.

سفیر فلسطین [در انگلیس] در اینجا یک مصاحبه تلویزیونی شاید با بی‌بی‌سی انجام داد و در پاسخ به سوالی گفت که حماس یک گروه مبارز است نه یک دولت و هیچ ارتباطی با دولت فلسطین ندارد. وی در عین حال این سؤال را مطرح کرد و به حق نیز چنین بود که اگر عدالت واقعی برقرار شود، چنین چیزهایی رخ نمی‌دهد. اگر قدرت‌های بزرگ معیارهای دوگانه نداشتند،

هرگز چنین بی‌قراری و جنگی در جهان رخ نمی‌داد. بنابراین، اگر این معیارهای دوگانه حذف می‌شد، آنگاه چنین جنگی از بین می‌رفت.

اینها همان چیزهایی است که مدتی است در پرتو تعالیم اسلام بیان کرده‌ام. با این حال، در لحظه‌ای که مردم توافق می‌کنند، آماده نیستند که مطابق با آن عمل کنند.

اکنون همه قدرت‌های بزرگ یا قدرت‌های غربی عدالت را کنار گذاشته‌اند و با هم متحد شده‌اند و اقدامات سختی را علیه فلسطینی‌ها انجام می‌دهند و صحبت از اعزام ارتش از هر طرف به گوش می‌رسد. تصاویر مظلوم‌نمایش داده می‌شود تا بی‌عدالتی‌های انجام شده را به تصویر بکشد و گزارش‌های نادرست در رسانه‌ها نمایش داده شود. روزی خبرهایی از وضعیت زنان و کودکان اسرائیلی و وضعیت وخیم آنها می‌رسد. فردای آن روز معلوم می‌شود که آنها اسرائیلی نبودند، بلکه در واقع فلسطینی بودند. با این حال رسانه‌ها هیچ پاسخگویی در این مورد نمی‌پذیرند و هیچ ابراز همدردی با آنها نمی‌شود. این افراد فقط به «قدرت و توانمندی بر حق و حقیقت پیروز است» پیروی می‌کنند. در برابر هر کس که مال دنیا دارد خاموش می‌شوند.

پس از تجزیه و تحلیل، به نظر می‌رسد که قدرت‌های بزرگ به جای خاموش کردن شعله‌های جنگ، به دنبال شعله ور کردن آن هستند. آنها مایل به پایان دادن به جنگ نیستند. پس از جنگ جهانی اول، قدرت‌های بزرگ جامعه‌ای ملل را ایجاد کردند تا به جنگ‌ها پایان دهند. اما به دلیل عدم تحقق خواسته‌های عدالت و تلاش برای حفظ سلطه‌ای خود، ناکام ماند.



سپس جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد و گفته می‌شود بیش از ۷۰ میلیون جان باختند. در حال حاضر در سازمان ملل نیز همین اتفاق می‌افتد. این سازمان برای برقراری عدالت در جهان، حمایت از مظلومان و تلاش برای پایان دادن به جنگ‌ها تاسیس شده بود. اما، همه اینها از واقعیت دور هستند. هر کس صرفاً به فکر منافع خود است.

یک فرد عادی حتی نمی‌تواند عواقب زیانبار جنگ را که از این بی‌عدالتی‌ها حاصل می‌شود، درک کند. با این حال، تمام قدرت‌های بزرگ به‌خوبی از عواقب وخیم آن آگاه هستند. با وجود اینکه، هیچ توجهی به برقراری عدالت نمی‌شود. هیچ کس حتی حاضر نیست به این موضوع توجه کند.

در چنین شرایطی حداقل ملت‌های مسلمان باید به خود بیایند. آنها باید اختلافات خود را از بین ببرند و وحدت را برقرار کنند. اگر خداوند متعال مسلمانان را به بهبود روابط خود با اهل کتاب دستور فرموده است:

تعالوا إلی کلمة سواء بیننا و بینکم

«بیایید به سخنی که میان ما و شما برابر است» (قرآن کریم، ۳:۶۵)

و این اشاره به ایمان به خداست، پس چرا مسلمانان - که همگی یک عقیده دارند - نمی‌توانند اختلافات خود را کنار بگذارند و متحد شوند؟ آنها باید در این مورد تأمل کنند و وحدت را برقرار کنند. این می‌تواند وسیله ای برای ریشه کنی بی‌نظمی از جهان باشد. آنها باید با هم متحد شوند و صدایی پرطنین برای احقاق مقتضیات عدالت و احقاق حقوق مظلومان در هر کجا

که هستند بلند کنند. اگر آنها متحد شوند، در پشت صدای آنها نیز قدرت وجود خواهد داشت. در غیر این صورت، این دولت‌های مسلمان مسئول از دست دادن جان مسلمانان بی‌گناه خواهند بود. این ارشاد پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم باید همیشه به یاد رهنمودهای باشد که "هم باید به ظالمان و هم به مظلوم کمک کرد." این نکته ای مهم را باید درک کرد.

خداوند متعال به دولت‌های مسلمان عقل و شعور عنایت فرماید و آنان را قادر به اتحاد و برقراری عدالت گرداند. باشد که به قدرت‌های جهان عقل و درک عطا کند تا به جای اینکه دنیا را به سوی نابودی بکشانند، سعی کنند جهان را از نابودی نجات دهند. باشد که هدفشان ارضای نفس‌هایشان نباشد. آنها باید همیشه به یاد داشته باشند که وقتی ویرانی فرا می‌رسد، نیروهای خودشان در امان نخواهند بود.

در هر صورت ما تنها سلاح نماز داریم که هر احمدی اکنون بیش از هر زمان دیگری باید از آن استفاده کند.

برخی از خانوارهای احمدی در غزه ویران شده اند. خداوند متعال آنها را حفظ کند. همه بی‌گناهان و مظلومان را در هر کجا که هستند حفظ کند.

خداوند متعال حماس را عقل دهد تا موجب ظلم و ستم بر مردم خود نشوند و در حق کسی ظلم نکنند. اگر مجبور به جنگ هستند، باید طبق دستور اسلام این کار را انجام دهند. دشمنی با قوم دیگر نباید ما را از عمل به عدالت دور کند. این فرمان خداوند متعال است.

باشد که خداوند قادر به برقراری عدالت در هر دو طرف و برقراری صلح به قدرت‌های بزرگ باشد. نباید این گونه باشد که به یک طرف متمایل شوند و حقوق طرف دیگر را غصب کنند. خدا کند که مرتکب بی‌عدالتی و ظلم نشوند.

خداوند متعال به ما توفیق دهد تا شاهد صلح و امنیت در جهان باشیم.»

بعد از نماز جمعه نیز دو نماز جنازه را اقامه خواهیم کرد. یکی از نمازهای جنازه یکی از اعضای متوفی حاضر در اینجا است. آیا تشییع جنازه رسیده است؟ این نماز جنازه دکتر بشیر احمد خان است. او اینجا در انگلستان در منطقه مسجد فضل زندگی می‌کرد. او چند روز پیش در سن ۹۲ سالگی دار فانی را وداع گفت.

انا لله وانا الیه راجعون. ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

وی نوه حضرت میر احمد رضی الله عنه و داماد امیر جماعت سابق استان سرحد حضرت قاضی محمد یوسف بود که هر دو از صحابه حضرت مسیح موعود علیه السلام بودند. او فرزند محمود خواص خان پیشاور بود. آن مرحوم در اقامه نماز و روزه مستمر بود و به خلافت بسیار ارادت داشت. او به نیازمندان رسیدگی می‌کرد و فردی مخلص و با تقوا بود. تحت طرح نصرت جهان، او زندگی خود را وقف کرد و همچنین برای کار در بیمارستان احمدیه در Techiman غنا رفت و مدتی فرصت خدمت در آنجا پیدا کرد.

او پس از بازگشت از غنا، این فرصت را پیدا کرد که همراه با سایر پزشکان احمدی در روستاهای نزدیک اسلام آباد [پاکستان] کمپ‌های پزشکی برپا کند. در زمان حضرت خلیفه چهارم مسیح در بدو عزیمت به انگلستان، وظیفه تهیه ترجمه و خلاصه خطبه‌های جمعه را نیز فعالانه انجام داد. او به قرآن کریم بسیار علاقه داشت. او مرتباً قرآن کریم را مطالعه و تدبر می‌کرد و ترجمه آن را نیز به فرزندان خود می‌آموخت. در دوران کودکی در زمان حضرت مصلح موعود رضی الله عنه فرصتی یافت که برود و مدت زیادی در قادیان بماند. بسیاری از خطاب‌های حضرت مصلح موعود را حفظ کرده بود. همینطور، گزیده‌ها و اشعار زیادی از حضرت مسیح موعود علیه السلام حفظ کرده بود. او موصی بود. از او همسر، یک پسر و شش دختر به یادگار مانده است. دامادش، دکتر مسلم الدروبی، می‌گوید: «او در اقامه ای نماز تهجد منظم بود. او فردی پاک و با ایمان بود. او انسان صالح، شجاع بود و به جماعت و خلافت علاقه فوق العاده داشت. درس گرانبهای عشق به خلفا را از او آموختم. آن مرحوم نیز علاقه ای زیادی به تبلیغ داشت. او هرگز از فرصتی برای انتشار پیام جماعت از دست نمی‌داد.»

آقای مسلم ادامه می‌دهد: «وقتی در سوریه و اردن بودم و به دیدار من می‌رفت، متوجه شدم که او خیلی زود با همسایگانم دوست شد. همچنین با نگهبانان و کارمندان من ارتباط خوبی برقرار می‌کرد و احمدیه را به آنها آموزش می‌داد.»

همسرش زبیده می‌گوید: «در زمان حضرت خلیفه سوم مسیح به ایشان دستور داده شد که با طرح نصرت جهان به غرب آفریقا سفر کند. با اطاعت کامل، بلافاصله شروع به آماده سازی کرد. او آنقدر سریع آماده شد که حتی من را شگفت زده کرد. دخترمان در آن زمان دو ماهه بود، اما او گفت که باید فوراً مقدمات را فراهم کنیم زیرا این دستور امام ماست. پس به همراه چهار فرزندمان به ربوه رسیدیم و با حضرت خلیفةالمسیح مشرف شدیم و راهنمایی گرفتیم. سپس به شهر بنون برگشتیم، درخواست تعطیلاتم را تحویل دادیم و شروع به دعا کردیم، زیرا در آن روزها محدودیت‌هایی از سوی دولت برای سفر به خارج از کشور وجود داشت. این هم دوران بوتو بود. با این حال به او اجازه داده شد و ما رفتیم. او همیشه برای رفع مشکلات ناشی از اقامه ای نماز به جماعت به دعا می‌پرداخت. خداوند متعال آن مشکلات را به نحوی حل می‌کرد و توانست نماز را به جماعت بخواند.»

همسرش ادامه می‌دهد: «وقتی خدای متعال به ما امکان خرید ماشین داد، دوستانش را نیز با خود به مسجد می‌آورد و به خانه باز می‌گرداند. او بسیار خوشحال بود که این کار را برای آنها انجام می‌دهد. وقتی خانه ای نزدیک به مسجد فضل به ما دادند، او خوشحال شد که می‌تواند هر پنج نماز روزانه را در مسجد بخواند. او به دنبال هر فرصتی برای خدمت به ایمان خود بود. او هرگز فرصتی برای تبلیغ از دست نمی‌داد. او همیشه اعانه ای خود را به موقع پرداخت می‌کرد و همچنین به ما توصیه می‌کرد که همین کار را انجام

دهیم.» خداوند متعال رحمت و مغفرت خود را عنایت فرماید و فرزندان را توفیق ادامه کارهای خوبش را دهد.

نماز میت دیگر که غیابی است، وسیمه بیگم، همسر دکتر شفیق سیهگل است. شفیق سیهگل امیر جماعت سابق منطقه ملتان بود. او به عنوان نایب وکیل التصنیف خدمت کرد. او در سن ۸۹ سالگی دار فانی را وداع گفت.

انا لله و انا الیه راجعون. ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

او یک موصیه بود. از او شوهر و سه پسر به یادگار مانده است.

شوهرش دکتر محمد شفیق سیهگل می‌نویسد: «همسر من نوه ای حضرت شیخ مشتاق احمد، صحابی حضرت مسیح موعود علیه السلام بود. او دختر مرحوم قاضی شیخ بشیر احمد لاهوری بود. او همچنین خواهرزاده سیده ام وسیم بود. او به خلافت ارادت داشت و همیشه وفادار بود.»

نوه اش محی الدین می‌نویسد: «مادربزرگم روحیه ای فداکاری زیادی داشت. او مکرر روحانی خزائن را می‌خواند. او در ادامه می‌گوید: «چون پدربزرگم فداکار زندگی است، یک بار از مادربزرگم پرسیدم که آیا او هم فداکار زندگی است؟ او در پاسخ گفت که خلفا گفته اند که همسران فداکاران نیز فداکار هستند. عایشه، عروسش که خواهرزاده اش هم هست، می‌گوید: «عمه ام خیلی صمیمی بود و همه دوستش داشتند. در عهد لجنه، زنان قول می‌دهند که جان، مال، وقت و فرزندان خود را فدا کنند و او نمونه ای در وفای به این عهد

بود. او در ادامه می‌گوید: «پس از ازدواجم، او در بسیاری از مسائل به من راهنمایی اخلاقی کرد. او همچنین ترجمه کلمه به کلمه قرآن کریم را به من آموخت.

سپس زکیه، عروس و خواهرزاده‌اش می‌گوید: «عمه ام به فقرا کمک می‌کرد و زنی نمونه بود. او همه را دوست داشت. او هرگز با حرف شوهرش مخالفت نکرد. او یک خیرخواه بزرگ بود که همیشه آماده ای کمک به مردم بود.» خواهرش نعیمه جمیل می‌گوید: «او مثل مادرم مهربان بود. من در سن ۵۰ سالگی بیوه شدم، ولی خداوند متعال او را به صورت فرشته نزد من فرستاد. او همیشه در همه چیز به من کمک می‌کرد و من را راهنمایی می‌کرد.» او در ادامه می‌گوید: «او همیشه عبادت می‌کرد، و همچنان برای احقاق حقوق بشر رعایت می‌کرد. او مسئولیت تضمین ازدواج بسیاری از دختران را بر عهده گرفت. او هرگز حتی یک روستایی فقیر را پایین تر از خودش نمی‌دانست. او همیشه تمام تلاش خود را می‌کرد تا از هر کارمندی که نیاز داشت حمایت مالی کند.

خداوند متعال بر او رحمت و مغفرت عنایت فرماید. باشد که فرزندان او را قادر سازد تا فضایل او را ادامه دهند.